

فرانسوی بود و تا سال ۱۳۳۲ فرانسه زبان دوم کشورمان بود. تصور کنید من، یک جوان علاقه مند به کتاب، در جایگاهی قرار گرفته‌ام که مجموعه‌ای از قدیمی‌ترین آثار را در اختیار داشته‌ام. یک فرهنگ شرق شناسی پیدا کردم که چاپ ۱۶۹۳ میلادی بود، مجموعه شکسپیر مربوط به ۲۵۰ سال پیش و از این دست کتاب‌های ارزشمند.

تحصیل و تدریس در کنار هم

از سال ۸۰ به پیشنهاد یکی از دوستانش تدریس را در دانشگاه سبزوار شروع می‌کند. او که هنوز خودش را عاشق شغل معلمی می‌داند تعریف می‌کند: در ابتدا برای ۳ ساعت تدریس ۵ صبح سوار اتوبوس می‌شدم، حدود ساعت ۱۲ کلاس تمام می‌شد و بعد از اینکه ناهار را با دانشجوهایم می‌خوردم باز با اتوبوس به مشهد می‌گشتم. به تدریج ساعت‌ها اضافه شدند و مجبور شدم یک شب در سبزوار بمانم که معمولاً مهمان دوست شاعر مسعود دولت‌آبادی می‌شدم. آن زمان هنوز بزرگراه باغچه ساخته نشده بود و جاده قدیمی بود. دو سال همین وضعیت ادامه داشت. سال ۸۲ هم زمان در دانشگاه خیام و دانشگاه آزاد مشهد درس می‌دادم. بعد هم در هتل پردیسان در رشته جهانگردی و هتل داری، زبان فرانسه تدریس کردم. بخش دیگری از کار حرفه‌ای ام ویراستاری است. هم در متون فارسی و هم در متون فرانسه و انگلیسی. به نظر یک ششم نویسنده‌گی باید در وجود ویراستار باشد و گرنه تبدیل می‌شود به ویرگولستار. سال ۹۲ برای اولین بار در عمرم، آن هم نزدیک به پنجاه سالگی، یک کار ثابت روزمره را در انتشارات به نشر شروع کردم. تا آن موقع هیچ جاماندگار نشدم. اینجا هم کارم در کل با کتاب است که ماندنی شده‌ام.

داستان چاپ کتاب و تولد فرزندان پاییزی

حکایت چاپ کتاب مسعود سنجرانی هم مانند دیگر مراحل زندگی او بدون برنامه ریزی قبلی بوده است. اومی گوید: برایم کارهای مختلفی می‌آمد که ویراستاری کنم. حتی برایم مهم نبود که حتما اسمم پای کار بیاید. سال ۸۹ با کتابی آشنا شدم به اسم «در دفاع از خدا» که آن را ترجمه کردم. حدود ۳ سال ترجمه کتاب طول کشید و لسی از آنجایی که بحث اصلی آن درباره خدا بود گرفتن مجوزها مراحل طولانی را طی کرد. کتاب هنوز چاپ نشده است ولی فکر می‌کنم تا آخر سال چاپ شود. باگسترش فضای مجازی نوشتنم بیشتر شد. وقتی شبکه‌های اجتماعی رونق پیدا کرد نوشته‌ها و ترجمه‌هایم بیشتر شد. سال قبل که کرونا شده‌ایم به ذهنم رسید. از فرصت استفاده کردم و به دوستان گفتم می‌خواهم ترجمه‌رمانی را شروع کنم: رمان «نویسنده»، رمانی است که یک فصل از آن ۱۵ سال پیش ترجمه کرده بودم و بقیه را بعد از شیوع کرونا و در عرض ۳ ماه. هر روز حدود یک یا دو صفحه ترجمه می‌کردم. در این بین کارهای دیگری هم برای ترجمه و ویراستاری می‌آمد. در نهایت کتاب را ۲۳ مرداد ۱۳۹۹ به سرانجام رساندم. بعد هم کتاب را به ناشر دادم. در این فاصله که یک سال طول کشید، کتابی از نشر «خوب» برایم آمد به اسم «با آن‌ها از جنگ‌ها، شاه‌ها و فیلی‌ها باگو» که داستان بلند است و پس از چاپ استقبال خوبی هم از آن شد. با وجود وضعیت کرونا و تعطیلی‌ها، داشتیم این کتاب را کار می‌کردم که یک کتاب دیگر هم آمد. به من گفتند این کتاب یک کار دسته جمعی است که برای ما اولویت دارد، مقدمه و فصل اول آن باشماست. هم زمان این دو کار را با هم داشتیم و بین آن کارهای متفرقه خودم را هم انجام می‌دادم. معمولاً از وقتی کتاب را برای چاپ می‌دهیم باید بین ۹ ماه تا یک سال منتظر باشیم. اتفاقی که افتاد این بود که «نویسنده»، که ترجمه‌ای بود از فرانسوی به فارسی مهر امسال توسط انتشارات نگاه چاپ شد. «با آن‌ها از جنگ‌ها، شاه‌ها و فیلی‌ها باگو» که آن هم داستان بلندی بود به زبان فرانسه، «با آن‌ها از جنگ‌ها، شاه‌ها و فیلی‌ها باگو» که آن هم و فلسفه: جستارهایی درباره محاکمه، از زبان انگلیسی به فارسی چاپ شد. این دو کتاب آخر توسط انتشارات «خوب» به چاپ رسید. به نوعی در پاییز امسال هر ماه یکی از ترجمه‌هایم متولد شدند. کتابی که ۱۰ سال قبل ترجمه کرده‌ام هم تا پایان سال چاپ خواهد شد.

در انتخاب‌هایم و سواسی دارم

سنجرانی ادامه می‌دهد: من تا تک کلمات ارتباطی می‌گیرم و به آن می‌گویم عشق بازی باوازه‌ها که همین امر انتخابم را سخت می‌کند. کتاب‌هایی که برای ترجمه انتخاب کرده‌ام هر کدام ویژگی خاص خودشان را دارند و با سواس انتخاب شده‌اند. به عنوان مثال اولین مترجم، ماتیا س انارد، به فارسی هستم، نویسنده‌ای که تمام عمرش در اندیشه یافتن پلی بین فرهنگ شرق و غرب بوده است. سال‌ها در خاورمیانه بوده، در تهران ادبیات فارسی خوانده، سال‌هایی را در دمشق و لبنان زندگی کرده و برای کتاب «با آن‌ها از جنگ‌ها، شاه‌ها و فیلی‌ها باگو» معروف‌ترین جایزه ادبی فرانسه به نام گنکور دبیرستانی‌ها را از آن خود کرده است. ویژگی رمان «نویسنده»، در نام مؤلف یعنی «یاسمینا خضرا» است که همه فکر می‌کردند یک زن است. در حالی که محمد مونس هول که سال ۲۰۰۰ افسر ارتش الجزایر شد با نام مستعار همسرش آن را نوشته است.

کتاب فروشی برایم تبدیل به پاتوق شد.

عن قریبی که ۳۰ سال طول کشید

سنجرانی به دلایل شخصی از ترم سوم به دانشگاه فردوسی مشهد منتقل می‌شود و در دانشکده ادبیات مشهد با استاد غلامرضا ذات‌علیان آشنا می‌شود. اومی گوید: برخی استادان خودشان کتابی ندارند و بیشتر شاگرد پرور هستند. استاد ذات‌علیان که از برترین نوابغ دستور زبان فرانسه بود در ترجمه بسیار سخت‌گیر بود و همیشه می‌گفت: روزی یک پاراگراف بیشتر نباید ترجمه کنید. شاید به همین دلیل بود که اولین ترجمه‌هایم پس از ۳۰ سال به قول معروف به زور طبع آراسته شدند! شخصیت‌هایی که باعث آشنایی ام با ادبیات شدند آن قدر برای خودشان سخت‌گیر بودند که من هم همان طور تربیت شدم. به قدری این شخصیت‌ها انسان‌های بزرگی بودند که همیشه فکر می‌کردم قلم به دست گرفتن در حضور این‌ها خطاست. بارها بخش‌هایی از مقاله‌ها را ترجمه و بعد هم‌رها می‌کردم. آن موقع مانند الان نبود که هر کارشناسی کتابی بیرون بدهد با عنوان مترجم، شاعر و نویسنده. دوستان عهدشباب همیشه می‌گفتند: «پس کی کتابی را ترجمه می‌کنی؟» و من اصطلاحی داشتم که همیشه می‌گفتم: «عن قریب» و این عن قریب حدود ۳۰ سال طول کشید.

دسترسی به گنجینه کتاب‌های فرانسوی

سنجرانی هم مانند همه مردم باید در کنار درس و مطالعه، معیشت خانواده را مدیریت می‌کرد. اومی گوید: سال ۷۲ لیسانسم را گرفتم و سال ۷۳ ازدواج کردم که حاصل ازدواجم پرینسا و آریا هستند. همان سال فوق لیسانس قبول شدم. درست شش ماه بعد از شروع زندگی مشترک. همان زمان تدریس را شروع کردم. خب مسئولیت زندگی را به عهده داشتم و معیشت را به کمک همسر که فرهنگی است باید تأمین می‌کردم. یکی از کارهایی که انجام می‌دادم تدریس خصوصی بود. تا نیمه‌های دهه ۷۰ زبان فرانسه فقط در دانشگاه تدریس می‌شد. بعد هم جزو اولین گروه مدرسان کانون زبان ایران بودم که تدریس فرانسه را در مشهد آغاز کرد. البته در تمام این سال‌ها بخش مهم درآمد از زبان انگلیسی بوده تا فرانسه. همان زمان دکتر ذات‌علیان من را به یک مؤسسه مطالعات اسلامی برد که بدنه‌ای قوی از حوزه‌های مختلف علمی را در اختیار داشت. افرادی مانند حسن لاهوتی، ذبیح‌الله صاحبکار، دکتر محمد حسین پاپلی یزدی، دکتر محمود مهدوی دامغانی، فکر کنید یک جوان بیست و چند ساله در این محیط قرار گرفت و کنار این غول‌های دانش کار می‌کرد. چطور می‌توانستم به خودم اجازه دهم کتابی را چاپ کنم؟! سال ۷۶ هم مرحوم دکتر ذات‌علیان من را به مرحوم دکتر علی محمد برادران رفیعی معرفی کرد. دکتر برادران معاون فرهنگی آستان قدس رضوی بود. فکر نکنید این فضاها و کارهای فرهنگی درآمد آن چنانی دارند اما من به این نوع کار فرهنگی علاقه مند بودم. دکتر برادران گفت: «ما مجموعه بسیار بزرگی از کتاب‌های فرانسه را در آستان قدس داریم. بروید این کتاب‌ها را فهرست کنید. با مجموعه عظیمی روبه‌رو شدیم از گنجینه‌ای از کتاب‌های فرانسوی. همان طور که می‌دانید اولین برخورد جامعه ایرانی با غرب از طریق زبان و فرهنگ



چاپ کتاب در ۵۶ سالگی

سنجرانی خاطره‌ای را از دکتر یاحقی بعد از چاپ کتاب «نویسنده» به یاد می‌آورد. او می‌گوید: به دکتر یاحقی گفتم در ۵۶ سالگی اولین کتابم چاپ شد، نمی‌دانم جای خوشحالی دارد یا به طنز می‌ماند. دکتر فرمودند: ترجمه را باید در پختگی آغاز کرد و چشم انتظار چهلمین کتابت خواهیم بود. اما نظر دکتر عبدا... کوثری این بود که دیر شروع کرده‌ام. من در لحظه زندگی می‌کنم و برای فردا برنامه‌ریزی ندارم. در هر دوره‌ای به کاری می‌پردازم و الان این کار را ادامه خواهیم داد. همان طور که معلمی را ادامه دادم. با اینکه بسیاری از همکارانم از فضای آموزشی ناراضی هستند اما برای من همین کفایت است که در میان تمام شاگردانم دونفر باشند که بتوانم در زندگی‌شان تأثیر بگذارم. خوشبختانه شاگردان بسیار خوبی در دوره تدریس داشته‌ام که بسیاری از آن‌ها در زندگی‌شان موفق بوده‌اند.

خواندم که بعد از شهادت مهدی حکمت مدرسه به نام او تغییر کرد. هنوز از خیابان دانشگاه که عبور می‌کنم آن ۱۵ تصویر شهید را دیوار مدرسه حکمت مرا منقلب می‌کند. همه‌شان هم کلاسی‌ها و هم مدرسه‌ای‌ها می‌بودند. یک کلاس بالاتر و پایین‌تر، ولی همه‌شان را می‌شناختم. من مستقیم وارد دانشگاه نشدم. بعد از دیپلم انقلاب فرهنگی شد و دانشگاه‌ها تعطیل شد. بعد از گذشت دو سال از دیپلم دانشگاه‌ها باز شد که هیچ تصویری از دانشگاه در ذهنم نداشتیم. به سربازی رفته که خودش دوران تأثیرگذاری در زندگی ام است. بخش زیادی را در خط مقدم بودم. اسفند سال ۶۴ به سربازی رفته‌ام و تا ۲۰ تیر ۶۷ در جبهه بودم. ۱۷ ماه اجایی بودم به نام موسیان نزدیک مهران در خاک عراق و بعد هم به فکه رفته‌ام.

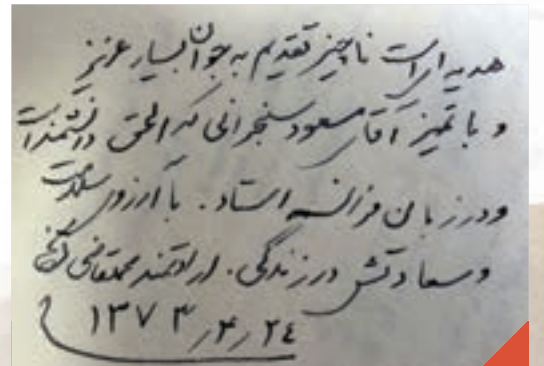
خاطرات جنگ همیشه همراه است

وقتی از اومی خواهیم از خاطرات جنگ تعریف کنید می‌گوید: خاطره دوستانی که از دست رفته‌اند همیشه با من همراه است. به یاد دارم در شب‌های پرستاره فکه یا موسیان اگر شبی آرام بود، محمد رجبی که بچه شیراز بود بر ایمان حافظ می‌خواند. او شهید شد. در هر بخشی از خاطراتم عزیزی را به یاد می‌آورم و تلخی فقدان دوستان نوجوانی و شباب همیشه همراهم است. صبح ۲۰ تیر ماه ۶۷ دوره سربازی ام تمام شد و از منطقه خارج شدم. یک هفته بعد قطعاً به پذیرفته‌شد. من آن زمان خیلی نحیف بودم. دوستانم که یک هفته در آن بیابان‌ها سگردان بودند می‌گفتند: خدایا شکر می‌کردیم که تو رفتی. می‌گفتم خوب شد که مسعود رفت و گرنه طاقت نمی‌آورد و از دست می‌رفت.

می‌نویسم اما نمی‌بینم

سکوت می‌کند. سکوتی که حرف‌های بسیاری پشت آن نهفته است. برای اینکه فضا را عوض کند و از حال و هوای جبهه بیرون بیاید می‌رود سراغ کتابخانه اش. کتاب «نویسنده» را برمی‌دارد و چند خطی از آن برایم می‌خواند. از حقیقت می‌گوید و از فلسفه زندگی. کتاب را می‌بندد و می‌گوید: شاید بنابه موقعیت‌هایی که در آن قرار گرفته‌ام گاهی نوشته‌ام و می‌نویسم. اما خودم را نویسنده نمی‌دانم. مترجم هستم که البته ترجمه کتاب هم داستان خودش را دارد.

بعد ادامه می‌دهد: یکی از بخت‌یاری‌های بزرگ من در زندگی این بود که سال ۶۸ وقتی وارد دانشگاه شدم، به دانشکده ادبیات زبان‌های خارجی اصفهان رفته‌ام و ادبیات فرانسه خواندم. این انتخاب مرا در مسیری قرار داد که با آدم‌های بزرگی برخورد کردم. به طور اتفاقی در کلاس آقای جمشید مظاهری قرار گرفتم که جزو اولین نفراتی بود که تأثیر بسیار مثبتی در نگرش و جهان بینی من ایجاد کرد. ایشان تاریخ مجسم اصفهان بود. روابط ما به دلیل مباحثه در کلاس بیشتر شد تا اینکه یک روز مرا به کتاب‌فروشی آفتاب برد و احمد میرعلایی، مترجم معروف، در آنجا بود. از آن به بعد این



یادداشت مترجم معروف محمد قاضی برای مسعود سنجرانی

دیدار با محمد قاضی

او خاطره‌ای نیز از استاد محمد قاضی دارد. می‌گوید: یکی دیگر از شانس‌های زندگی ام این بود که وقتی برای امتحان فوق لیسانس به تهران رفته‌ام از طریق یکی از اقوام توانستم به منزل استاد محمد قاضی بروم و ساعتی با او دیدار و گفت‌وگو کنم. در ابتدای دیدار به فرانسه به او گفتم امروز بخت به من روی آورده. اولین چیزی که در ذهنم تأثیرگذار بود سادگی زندگی او بود، اما یک کتابخانه خیلی خوب و کامل داشت. به دستخط خودش برایم چند شعر نوشت. آنجا متوجه شدم چیزی که محمد قاضی را تبدیل به یک شخصیت برجسته کرده و از ترجمه‌های او هنوز هم به عنوان برترین ترجمه‌ها یاد می‌شود و در نسل درخشان مترجمان ایرانی قرار دارد، این است که بیش از تسلط بر زبان اروپایی بر زبان پارسی خودمان مسلط است. کلام مانند موم در دستش بود، به همین دلیل آن قدر روان و دل‌نشین و خوب ترجمه می‌کند.